مقدمه

دو اندیشهٔ بزرگ و دو اندیشمند بزرگ در مسائلی با همدیگر تلاقی کرده اند، تلاقی گزینشی که تنها ملاقات های متعارض و در مواردی متناقض، با هم داشته اند؛ همه چیز در میان شان به بحث نیامده، تنها نکات مهم و دقیق و مسائل اساسی (که حتی می توان گفت سرنوشت علوم ما را تعیین می کنند) چالش میان این دو بزرگوار، بوده است.

دریغ اسف بار است اگر نکوشیم هر چه بیش تر از این برخورد دو اندیشه بزرگ بهره مند شویم.

نحن معاشرالطّلبه، بخوبی می دانیم که بهره جوئی از این گونه مباحثات طلبگی تکلیف ما است و پیش از آن، فطرت دانشجوئی و دانش طلبی ایجاب می کند که در حضور دانشمندان و اندیشمندان باشیم. و گرنه، با تکرار مکررات در سطوح پائین و راضی شدن به مطالب پیش پا افتاده، آن هم در جهان امروزی، غیر از اتلاف عمر، چیزی نیست.

خواستم در این عرصه، راهی برای طلاب جوان باز کرده باشم، راهی که گوئی تا کنون با یک تابلوی عبور ممنوع، به طور اعلام نشده مسدود شده است و سال هاست از این گنجینه که به دست دو متفکر بزرگ فراهم شده، چنان که باید استفاده نشده است.

این واقعیت را نمی توان انکار کرد که «شخصیت زدگی» یکی از آسیب های فکری ما است و گاهی به حدّ هراس از شخصیت بزرگان نیز می رسد. در حالی که خود بزرگان آثارشان را برای همین هراسمندان نوشته اند، نه برای فرشتگان.

می گویند: علامه طباطبائی سه مجلد[۱] از بحار را تصحیح کرده است.

اما به خوبی روشن است که مرحوم طباطبائی هرگز در صدد تصحیح نسخه های خطی یا چاپ پیشین نبوده است. کاری که او انجام داده «نقد» است نه تصحیح. بدیهی است؛ همزمان به تدوین تفسیر وزین المیزان مشغول بود، که اساساً وقتی برای تصحیح به معنی اصطلاحی نداشت و ثانیاً بهترین رویّه را انتخاب کرده که آن چه می نگارد مطالب مهم و اساسی باشد.

طباطبائی(ره) از آغاز بحار، تا آخر باب «اثبات الحشر و کیفیته» پیش رفته که در چاپ جدید تا صفحه ۵۳ جلد هفتم، می باشد.

بنابراین، تلاقی این دو اندیشه بزرگ، در حساس ترین اصول، مبانی، و مسائل است از قبیل: علم و ماهیت علم، توحید، چگونگی آغاز آفرینش، پدیدهٔ اولیّهٔ کائنات، قضا و قدر، جبر و اختیار، جبر و تفویض و امرٌ بین امرین، عدل الهی، و معاد، است؛ اصول و مسائلی که اولاً در تاریخ شیعه کمتر، (یعنی نه در حد چنان که باید) به آن پرداخته شده است. اصول و مسائلی که همیشه ایجاب می کرده و می کند که بیش تر به آن ها پرداخته شود، به ویژه در عصر ما. باید تا جائی به آن بپردازیم که مانند علم فقه پرورانیده شود. و از گذشتگان مان متشکر و ممنون باشیم که با همهٔ گرفتاری ها و تضییقات که در طول تاریخ سیاسی جامعه مسلمانان، با آن مواجه بودند، این همه کار برای ما و مکتب ما کرده اند. عقل و نیز خود مکتب حکم می کند که این اصول و مسائل مربوطهٔ شان، واجب تر و ضروری تر از فقه هستند. و آن چه تا امروز کار شده اگر برای پیشینیان کافی بوده (که نبوده) برای ما امروزیان هرگز کافی نیست. و هیچ علمی هرگز به خط «بس» نخواهد رسید.

علامه طباطبائی در ۹۲ مورد پاورقی زده و حاشیه نوشته است؛ یکی دو مورد آن، توضیحی است که دربارهٔ حدیث، داده است و در سه چهار مورد نیز مخاطبش بزرگانی مانند

---

[۱] مراد سه مجلد با تقطیع خود علامه مجلسی است نه تقطیع چاپ جدید.

شیخ صدوق(ره) و شیخ مفید(ره) و سید مرتضی(ره) است، بقیه همگی نقد است بر نظریه های علامه مجلسی. نقدهای جانانه و باصطلاح مرد افکن، که نیازمند دقّت و بررسی جانانه است بدون تعارف و بدون شخصیت زدگی. همان طور که خواستهٔ خود این بزرگان که نامشان را بردم، چنین است.

هر کدام از ۹۲ مورد را یک «مبحث» قرار دادم که از شماره ۱ شروع شده و در مبحث شماره ۹۲ به پایان می رسد. گاهی مطالب برخی از مبحث ها، از ناحیه خود هر دو بزرگوار و گاهی از ناحیهٔ یکی، به مبحث دیگر حواله شده که آن را با شماره مبحث معین کرده ام. گاهی نیز خودم میان دو مبحث رابطه بر قرار کرده ام.

در آغاز این کار، برای حفظ دامنهٔ مطلب، با خودم تعهد کردم که دیگر آثار هر دو بزرگوار را به دایرهٔ بحث دخالت ندهم تا موجبات پراکندگی ذهن مخاطب، فراهم نشود و تمرکز فکری محققین جوان دچار تزلزل نگردد.

سعی کرده ام با خلاصه ترین بیان، مطالب را به پایان ببرم. جریان سخن در دو سه مبحث اندکی طولانی شده است. این به خاطر آن است که آن ها نسبت به مبحث های دیگر نقش مبنائی دارند و دیگر مباحث به آن ها عطف می شوند.

بدیهی است بندهٔ حقیر که این مسؤلیت را به عهده گرفته ام اجازه دارم که از خواننده محترم توقع داشته باشم:

۱- با مطالعه چند سطر، حتی با مطالعه چند مبحث، به داوری ننشیند. زیرا هم مسائل مهم، بزرگ، اساسی و پیچیده، مطرح است و هم اکثر مباحث بل همهٔ مبحث ها به همدیگر کاملاً مربوط هستند.

۲- فراموش نشود که آن چه خدا، رسول(ص) و ائمّه طاهرین(ع) و نیز خود همین بزرگان برای ما معیار قرار داده اند، فقط «دلیل» است و بس. و غیر از دلیل هیچ چیزی معیار نیست.

۳- توقع دارم خواننده توجه فرماید که بنده هر بحثی که کرده ام، فلسفی است نه کلامی، مگر در موارد اندکی که موضوع مبحث، از دایرهٔ کلام خارج نمی شود.

همان طور که خواننده محترم با مطالعه این کتاب خواهد دید: آن چه عدّه ای مرحوم مجلسی را «متکلّم محض» می دانند سخت در اشتباه هستند. او اگر محدّث یا متکلّم است در شناخت فلسفهٔ ارسطوئی و نیز در بینش طبیعیّون و دهریون، نیز کاملاً متخصص است.

این واقعیت را در سیر رفتاری علامه طباطبائی نسبت به علامه مجلسی، مشاهده می کنیم؛ سبک و سیرش در آغاز تا حدود ی با نوعی کم لطفی نسبت به مجلسی همراه است به طوری که در یکی از مبحث ها بی تعارف گفته ام: علامه طباطبائی، علامه مجلسی را دستکم می گیرد. به تدریج این سیر عوض می شود و در اواخر می بینیم که دربارهٔ او اصطلاح «قدس سرّه» را می آورد.

درست است: علامه طباطبائی را در حدّ وظیفه مان می شناسیم، اما علامه مجلسی را باید از نو شناخت.

مرتضی رضوی.

۱۴۲۱/۱/۳۰ هـ ق.

۱۳۸۸/۱۰/۲۶ هـ ش.